

[جمع بندی روایات زکات مال التجاره 1](#_Toc100622832)

[عدمِ صحتِ حملِ مطلق بر مقید 1](#_Toc100622833)

[عدمِ صحتِ حمل بر تقیه 2](#_Toc100622834)

[فتوایی شبیه از عامه در کتاب خلاف 2](#_Toc100622835)

[فتوای مالک از بدایة المجتهد و مدونه 4](#_Toc100622836)

[تلازم استحباب زکات مال التجاره بالغین و اطفال 5](#_Toc100622837)

[زکات متجر فیه طفل 6](#_Toc100622838)

[صحیحه یونس بن یعقوب و تقویت حمل بر استحباب 6](#_Toc100622839)

[شخص تجارت کننده و شخص پرداخت کننده زکات 8](#_Toc100622840)

**موضوع**: زکات مال التجاره /من تجب علیه الزکاه /زکات

**خلاصه مباحث گذشته:**

زکات مال التجاره و متجر به بررسی شد. عمده روایات مال التجاره نیز بیان گشت. در این جلسه به جمع بندی این روایات پرداخته می‌شود.

# جمع بندی روایات زکات مال التجاره

در بعضی روایات، زکات مال التجاره نفی شده است مثل روایت اسحاق بن عمار. بعض دیگر از روایت، تفصیل داده‌اند بین آنکه علت یک سال ماندن مال التجاره چه بوده است. اگر به قیمت رأس المال یا بیشتر از آن فروش می‌رفته است، زکات دارد والا زکات ندارد. دسته سوم روایات در همین موردی که به قیمت رأس المال فروش نمی‌رفته، می‌فرمایند اگر آن را بفروشد «زکّاه لسنة واحدة». با این روایات چگونه باید برخورد شود؟

مرحوم شیخ طوسی در خلاف اشاره می‌کنند که بعضی از بزرگان و محدثین بر طبق روایت‌های دسته دوم، فتوا داده‌اند. بنابراین ایشان گفته‌اند اگر به اندازه رأس المال یا بیشتر از آن فروخته شود، زکات دارد. برخی دیگر از علماء، روایت‌ها را معارض دانسته‌اند و دسته دوم را ترجیح داده‌اند. عده دیگر، جمع عرفی کرده‌اند. ایشان روایات دسته اول را مطلق شمرده و حمل بر مقید نموده‌اند.

## عدمِ صحتِ حملِ مطلق بر مقید

به نظر می‌رسد حمل مطلق بر مقید صحیح نباشد، زیرا نتیجه حمل مطلق بر مقید آن است که مراد از نفی زکات، خصوص مالی است که به اندازه رأس المال فروش نرفته و بازارش کساد بوده است. این صورت نیز، فرد نادر است. موارد نادری هستند که مال التجاره به اندازه قیمت خرید هم فروش نرود. حمل مطلق بر مقید در این صورت به معنای آن است که روایت‌های نفیِ زکاتِ مال التجاره، حمل بر صورتی شوند که حتی به اندازه رأس المال هم معامله نمی‌شود. پس جمع بین روایات به صورت اطلاق و تقیید صحیح نیست.

دو جمعِ دیگر باقی می‌ماند، حمل بر استحباب ـ که معمول فقهاء نیز به همین صورت مشی کرده‌اند ـ و حمل بر تقیه.

## عدمِ صحتِ حمل بر تقیه

به نظر می‌رسد در این مسأله، حمل بر تقیه جایگاهی نداشته باشد زیرا تفصیل بین آنکه به رأس المال فروش می‌رفته یا کمتر از آن، اصلا در میان عامه مطرح نیست. آقای منتظری نیز در کتاب زکاتشان اشاره می‌کنند که این تفصیل در میان عامه وارد نشده است[[1]](#footnote-1). بنابراین روایت‌هایی که این تفصیل را دارند و زکات را واجب دانسته‌اند، نمی‌توانند حمل بر تقیه شوند و باید حمل بر استحباب شوند.

روایتی نیز که «زکاه لسنة واحدة» را مطرح می‌کند، در همین فرض است. فرموده‌اند اگر به اندازه رأس المال یا بیشتر فروخته می‌شود، باید زکاتش را بدهد و اگر کمتر از رأس المال معامله می‌شود، زکات ندارد. در خصوص فرضی که به اندازه رأس المال فروخته نمی‌شود، می‌فرمایند اگر با این حال مالش را بفروشد «زکّاه لسنة واحدة». در این مورد هم فتوایی در میان عامه مشاهده نشده است. این روایت چنین نقل شده است:

مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ قَالَ: سَأَلْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ‏ الرَّجُلِ‏ يَكُونُ‏ فِي‏ يَدِهِ‏ الْمَتَاعُ‏ قَدْ بَارَ عَلَيْهِ، وَ لَيْسَ يُعْطَى بِهِ إِلَّا أَقَلَّ مِنْ رَأْسِ مَالِهِ، عَلَيْهِ زَكَاةٌ؟ قَالَ: «لَا» قُلْتُ: فَإِنَّهُ مَكَثَ عِنْدَهُ عَشْرَ سِنِينَ ثُمَّ بَاعَهُ، كَمْ يُزَكَّى سَنَةً؟ قَالَ: «سَنَةً وَاحِدَةً»[[2]](#footnote-2).

ظاهر این روایت آن است که در همان فرض سؤال (فرض کسادی بازار) امام علیه السلام می‌فرمایند به اندازه یک سال باید زکات بدهد. شبیه همین تعبیر در روایت‌های سماعه و روایت‌های دیگر هم وجود دارد که در فرض کسادی بازار، اگر کمتر از رأس المال معامله می‌شود، مادامی که نفروخته است، زکات ندارد. در این فرض اگر بفروشد، امر به زکات برای یک سال کرده‌اند. اصلا چنین فتوایی در میان عامه وجود ندارد.

### فتوایی شبیه از عامه در کتاب خلاف

دو نفر از علمای عامه، فتوای دیگری دارند که فتوای شایعی هم نیست. این فتوا در کتاب خلاف ذکر شده ولی در بدایة المجتهد و مغنی ابن قدامه اثری از آن نیست. این فتوا در خلاف شیخ طوسی، از «مالک» و «عطاء» چنین نقل شده است:

مسألة ١٠٦: لا زكاة في مال التجارة عند المحصلين من أصحابنا، و إذا باع استأنف به الحول.

و فيهم من قال: فيه الزكاة إذا طلب برأس المال أو بالربح. و منهم من قال: إذا باعه زكاه لسنة واحدة.

تفاوتی که روایات شیعه با این فتوا دارد آن است که در روایات شیعه، این دو با هم است. یعنی اگر به اندازه رأس المال یا بیشتر معامله بشود [زکات دارد و اگر کمتر از آن معامله شود زکات ندارد. اما بنابراین نظریه، مال التجاره هرگاه فروخته شود، زکات یک سالش باید پرداخت شود].

البته شاید تعبیر «ومنهم» به عبارت قبل که «من قال» باشد برگردد نه آنکه قولی در مقابل شیعه باشد. یعنی کسانی از عامه قائل هستند که اگر به اندازه رأس المال یا بیشتر معامله بشود زکات دارد. حال برخی از این دسته، عقیده دارند که اگر این شرط را نداشت (به اندازه رأس المال یا بیشتر معامله نمی‌شد) و آن را فروخت، زکات یک سال را باید بدهد. برخی از روایات شیعه هم می‌گویند در صورتی که بازار کساد باشد، زکات ندارد مگر آنکه کالا را بفروشد. ولی اگر بازار کساد نباشد، ذاتاً زکات دارد چه آن را بفروشد چه نفروشد. در ادامه شیخ طوسی می‌فرمایند:

و وافقنا ابن عباس في انه لا زكاة فيه. و به قال أهل الظاهر كداود و أصحابه.

اهل ظاهر کسانی هستند که به قیاس معتقد نیستند. فارق اصلی بین اهل ظاهر و بقیه فرق، عدم اعتقاد به قیاس و اجتهاد رأی است. به عبارتی ایشان نص گرا هستند. فرقه‌های دیگر اهل تسنن قائل به قیاس هستند ولی دائره حجیت قیاس در میان‌شان کم و زیاد دارد. ابوحنیفه خیلی قیاسی است ولی مالک و شافعی کمتر قیاسی هستند. علتش، میزان حدیث معتبری است که نزدشان وجود دارد. ابوحنفیه حدیث معتبر کمتری در اختیار دارند. حتی گاهی ابوحنفیه، مخالفت با قیاس را مضعِّف و مسقط از حجیت حدیث‌های معتبر می‌داند. در خلاف چنین ادامه می‌دهند:

و قال الشافعي: هو القياس.

نظر شافعی آن است که عدم زکات، مطابق با قیاس است.

و ذهب قوم إلى أنه ما دامت عروضا و سلعا لا زكاة فيه، فاذا قبض ثمنها زكاه لحول واحد. و به قال عطاء، و مالک.

عروض در مقابل طلا و نقره است. این دسته می‌گویند مادامی که تبدیل به طلا و نقره نشده، زکات ندارد. وقتی آن را بفروشد و ثمنش را اخذ کند، زکات یک سالش را می‌پردازد.

تفاوت این فتوا با روایات شیعه آن است که اولا ظاهرش آن است که ثمنش باید پول باشد نه کالا. روایات شیعه می‌گویند وقتی فروخت، زکات یک سال را باید بدهد و تفاوتی ندارد ثمنش چه باشد. ثانیا به طور کلی می‌گوید کالای تجارتی مادامی که کالاست زکات ندارد و وقتی تبدیل به ثمن بشود زکات دارد. [ولی روایات شیعه می‌گویند در فرضی که به اندازه رأس المال یا بیشتر فروش نرود و آن کالا را بفروشد، زکات یک سالش را باید بدهد].

نکته: در میان عامه مسلم است که کالای تجاری، متعلق زکات مال التجاره است. اما در بین ایشان اختلاف است که طلای غیر مسکوک در زمره کالا شمرده می‌شود یا نه. آنچه که مسلما داخل در مال التجاره نیست، طلا و نقره مسکوک است. طلا و نقره مسکوک، متعلق زکات نقدین می‌باشد و زکات مال التجاره به آن تعلق نمی‌گیرد.

شیخ طوسی در پایان می‌فرمایند:

و ذهب قوم إلى أن الزكاة تجب فيه، يقوم كل حول و يؤخذ منه الزكاة. و به قال الشافعي في «الجديد» و «القديم»، و إليه ذهب الأوزاعي، و الثوري، و أبو حنيفة و أصحابه[[3]](#footnote-3).

نتیجه آنکه تفصیلی که در روایات شیعه بیان شده، هیچ جایگاهی در میان عامه ندارد. بنابراین نمی‌شود این روایات را حمل بر تقیه نمود. از طرف دیگر تفصیلی که در میان عامه هست، مشابه بعضی از تفصیلات روایات شیعه بوده و فقط عطاء و مالک قائل به آن هستند. فقهای دیگر ایشان، چنین تفصیلی را نمی‌پذیرند. وجهی ندارد با این مقدار از مشابهت، فقط از مالک تقیه شده باشد. مالک فقیه اهل مدینه است ولی عمده راویان ما کوفی هستند. در حالی که برای حمل بر تقیه، باید فقیهی از عامه باشد که یا در میان مردم نفوذ داشته باشد یا در میان حاکمیت. به خصوص اگر حمل بر تقیه، از مرجحات منصوصه باشد و بنابر «ما خالف العامة فخذوه» به آن استناد شود، باید فتوای شایعی در میان عامه باشد.

بله اگر ضیق خناق باشد، در آخرین مرحله می‌توان گفت، امام علیه السلام از مالک تقیه کرده‌اند. در مقام ساختِ توجیه، عیبی ندارد گفته شود از مالک تقیه شده ولی به نظر می‌رسد نوبت به آن مراحل نمی‌رسد. ظاهر آن است ـ همانطور که فقهاء فرموده‌اند ـ حمل بر استحباب می‌شود و حق با ایشان است.

### فتوای مالک از بدایة المجتهد و مدونه

ابن رشد در بدایة المجتهد می‌نویسد:

واتفقوا على أن لا زكاة في ‌العروض[[4]](#footnote-4) التي لم يقصد بها التجارة، واختلفوا في إيجاب الزكاة فيما اتخذ منها للتجارة، فذهب فقهاء الأمصار إلى وجوب ذلك، ومنع ذلك أهل الظاهر[[5]](#footnote-5).

مشخص است که عبارت «فقهاء الامصار» شامل مالک که فقیه برجسته‌ای بوده است می‌شود.

در کتاب مدونه مالک، چنین آمده است:

‌‌[زَكَاةُ السِّلَعِ] قَالَ: وَقَالَ مَالِكٌ: إذَا كَانَ الرَّجُلُ إنَّمَا يَشْتَرِي النَّوْعَ الْوَاحِدَ مَنْ التِّجَارَةِ أَوْ الْأَنْوَاعَ وَلَيْسَ مِمَّنْ يُدِيرُ مَالَهُ فِي التِّجَارَةِ، فَاشْتَرَى سِلْعَةً أَوْ سِلَعًا كَثِيرَةً يُرِيدُ بَيْعَهَا فَبَارَتْ عَلَيْهِ وَمَضَى الْحَوْلُ فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ فِيهَا، وَإِنْ مَضَى لِذَلِكَ أَحْوَالٌ حَتَّى يَبِيعَ فَإِذَا بَاعَ زَكَّى زَكَاةً وَاحِدَةً، وَإِنَّمَا مَثَلُ هَذَا مَثَلُ الرَّجُلِ يَشْتَرِي الْحِنْطَةَ فِي زَمَانِ الْحَصَادِ فَيُرِيدُ الْبَيْعَ فِي غَيْرِ زَمَانِ الْحَصَادِ لِيَرْبَحَ فَتَبُورَ عَلَيْهِ فَيَحْسِبَهَا فَلَا زَكَاةَ عَلَيْهِ فِيهَا[[6]](#footnote-6).

این عبارت، خیلی شبیه روایت‌های شیعه است ولی به هر حال طبق قاعده، باید حمل بر استحباب شود. به هر حال احتمال تقیه وجود دارد.

البته اهمیت چندانی ندارد زیرا اگر به عنوان زکات مستحب نباشد، به عنوان کلی صدقه مستحب است. عمده آن است که این استحباب در صبی وجود دارد یا نه. ما می‌خواهیم بگوییم بنابر فرضی که برای بالغین مستحب باشد، بر صبی مستحب نیست.

البته در این عبارت مالک از کتاب مدونه تفصیلی دارد که در روایت‌های شیعه بیان نشده است. تفصیل بین کسی که یک مالش را در تجارت قرار داده است و کسی که مال‌های متعددی را برای تجارت قرار داده است. ممکن است مرادش آن باشد کسی که مال‌های متعددی برای تجارت دارد، به مجرد آنکه یک مالش کسادی رخ بدهد، باعث نمی‌شود زکات بر آن شخص واجب نباشد. مجموع اموالش باید ملاحظه شود. اگر فقط یک مال دارد و آن هم کساد شده است، زکات ندارد. ولی اگر مجموع اموالش سود دارند، باید زکات مال التجاره را بدهد. بنابراین شاید این تفصیل منافات با روایت‌های شیعه نداشته باشد.

مالک شبیه این فتوا را در موارد دیگر غیر از مال التجاره هم دارد. او می‌گوید اگر قیمتش پایین بیاید، دیگر زکات ندارد. در حنطه و شعیر هم همین فتوا را دارد.

علی ای تقدیر به نظر می‌رسد وجهی نداشته باشد به خاطر خصوص قول مالک، این روایات حمل بر تقیه شوند. ولو مشابه قول مالک است ولی حمل بر استحباب روشن‌تر است. به احتمال زیاد روایت‌هایی بوده است که مالک هم بر اساس آن‌ها، این فتوا را داده است. فتوای مالک نشانگر آن است که مطالبِ روایت‌های اهل بیت علیهم السلام، مسبوق به سابقه در فقه روایی عامه بوده است؛ هرچند در فقه رسمی و تدوین شده، منعکس نشده است. همین کاشف از آن است که روایت‌هایی بوده است و آن روایت‌ها به ما نرسیده.

# تلازم استحباب زکات مال التجاره بالغین و اطفال

بحثی که مطرح می‌شود آن است که استحباب زکات مال التجاره، در زکات مال التجاره طفل هم ثابت است یا نه؟ زکات مال التجاره طفل مستحب است یا نیست؟

ابتداءً ممکن است گفته شود اطلاق ادله، زکات مال التجاره طفل را هم دربرمی‌گیرد. اما روایت‌هایی که می‌گویند زکات در مال طفل نیست مگر آنکه با آن تجارت شود، صریحا زکات در مال التجاره را نفی می‌کنند. زکات مال التجاره یعنی کالای تجارتی که یک سال بماند. اینکه می‌گویند اگر متجر به نباشد زکات ندارد، مال التجاره مصداق روشن همین روایات است. روایات متعددی در مورد مال یتیم می‌فرماید تا وقتی تجارت بالفعل صورت نگرفته زکات ندارد، مال التجاره مثال روشن این روایات است. بنابراین مال التجاره طفل زکات ندارد ولو استحبابی. حتی استحباب زکات هم در مورد مال طفل ثابت نیست. پس بحث زکات مال التجاره و بحث زکات طفل، کاملا مجزاست.

سؤال: عبارت «یتجر به» در مورد مال یتیم صدق نمی‌کند؟

جواب: در برخی روایت‌ها از تعبیر «فاذا اتجر به» استفاده شده است. ممکن است عبارت «یتجر به» حمل بر مالی شود که برای تجارت آماده شده است. ولی «فاذا اتجر به» با خرید و فروش محقق می‌شود و اعداد للتجاره را شامل نمی‌شود. اعداد برای تجارت، اتجار نیست. ممکن است به آن عروض التجاره گفته شود ولی اتجار بر آن صادق نیست. عروض التجاره یعنی کالای تجاری. بحث زکات مال التجاره در کتب عامه با عنوان «باب عروض التجاره» بیان شده است.

آنچه مهم است آن است که بنابر استحباب زکات مال التجاره بر بالغین، بر صغیر مستحب است یا نه. نتیجه استحباب آن است که ولیّ، جواز تصرف در مال طفل دارد. اگر مستحب نباشد، ولیّ باید مصحلت طفل را در نظر بگیرد ولی اگر مستحب باشد، خود استحباب، مصلحت را به دنبال می‌آورد. اگر استحباب نداشته باشد، تابع نظر ولیّ است که عمل به آن، به مصلحت طفل هست یا نه. اصلا معلوم نیست مشروعیت چنین تصرفی ثابت باشد.

ادله متعددی که می‌گویند مال طفل زکات ندارد «الا اذا اتجر فیه فاذا اتجر فیه علیه الزکاة» اقتضاء می‌کند که مادامی که تجارت و معامله صورت نگرفته است، زکاتی ثابت نیست. آنکه بعد از معامله زکات واجب است یا واجب نیست، بحث دیگری است.

# زکات متجر فیه طفل

بحث دیگر آن است که با توجه به عبارت «اذا اتجر فیه فزکه» اولا زکات متجر فیه طفل واجب است یا نه؟ ثانیا اگر واجب نبود، اصلِ استحبابش ثابت می‌شود یا نه؟

مسأله دوم تقریبا روشن است. اگر وجوبش استفاده نشود، استحبابش قطعا استفاده می‌شود. حمل بر تقیه در اینجا اصلا جایگاهی ندارد چون هیچ کس در میان عامه ـ در مسأله زکات مال یتیم یا صبی ـ تفصیل بین تجارت و عدم آن نداده است. قبلا اقوال عامه در مسأله زکات اموال صبی بیان شد. پس حمل بر تقیه اصلا مطرح نیست. اگر ذاتا هم حمل بر استحباب معنا نداشته باشد ـ همانطور که مرحوم خویی فرموده‌اند ـ در جایی که حمل بر تقیه ممکن نیست، باید این روایات حمل بر استحباب شوند.

## صحیحه یونس بن یعقوب و تقویت حمل بر استحباب

در اینجا نکته‌ای وجود دارد که حمل بر استحباب را تقویت می‌کند و آن هم روایت یونس بن یعقوب است. در صحیحه یونس یعقوب چنین آمده است:

أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ: أَرْسَلْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّ لِي إِخْوَةً صِغَاراً[[7]](#footnote-7) فَمَتَى تَجِبُ عَلَى أَمْوَالِهِمُ الزَّكَاةُ قَالَ إِذَا وَجَبَتْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَجَبَتِ الزَّكَاةُ قُلْتُ فَمَا لَمْ تَجِبْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ قَالَ إِذَا اتُّجِرَ بِهِ فَزَكِّهِ[[8]](#footnote-8).

یونس بن یعقوب از امام علیه السلام می‌پرسد: «برادرانی دارم که عهده دار اموال‌شان هستم. زکات اموال‌شان را کی باید بپردازم». امام علیه السلام در جواب می‌فرمایند: «اذا وجبت علیهم الصلاة وجبت الزکاة»، یعنی الان زکاتی واجب نیست. بعد از آن می‌پرسد: «فما لم تجب علیهم الصلاة» و حضرت در پاسخ می‌فرمایند: «وقتی با آن تجارت بشود، زکاتش را بپرداز». ظاهر عبارت آن است که حکم استحبابی را بیان می‌کنند. خصوصاً امام علیه السلام از فعل امر استفاده کرده‌اند و فرموده‌اند: «فزکّه». اگر گفته بودند: «فعلیه الزکاة» و امثال آن [ممکن بود ظهور قوی‌تری در وجوب داشته باشد]. بنابراین به نظر می‌رسد حمل بر استحباب این روایت، حمل روشنی باشد. همانطور که علماء فرموده‌اند نه فقط مال التجاره بلکه زکات مالی که با آن تجارت بشود، مستحب است.

در مال بزرگ‌ترها به طور کلی مستحب است. اختیار اموالش با خود است. چه با آن تجارت بکند چه تجارت نکند، مستحب است زکات مالش را بدهد. زکات به معنای صدقه بر هرکسی مستحب است. ولی در اموال طفل، استحباب را در دایره کوچک‌تری بیان کرده‌اند و آن هم مواردی است که با مال طفل، تجارت بشود. تجارت در معرض سود است. وقتی مال را نگه نداشته و با آن تجارت می‌کند؛ چون سودزاست زکاتش را هم بدهد و مستحب است. کأن همین زکات مستحبی خودش حفظ مال می‌کند. از طرف دیگر به طور طبیعی، مال طفل هم کم نمی‌شود چون با آن تجارت می‌کند. بعد از زکات هم مال طفل رشد کرده است.

سؤال: جواب این روایت باید با قرینه سؤال معنا شود. گویا راوی در سؤال دوم می‌خواهد از حکم مسأله مطمئن بشود و در سؤال دوم هم درباره وجوب زکات سؤال می‌پرسد. کأن راوی به عدم وجوب زکات مطمئن نشده است.

جواب: اصلا چنین نیست. امام علیه السلام جواب را بیان کرده‌اند. چرا مطمئن نشده باشد؟! از جواب اول امام علیه السلام مطمئن شده است و سؤال دومش آن است که وظیفه استحبابی هم وجود دارد یا نه. اگر سؤال دوم را راوی نمی‌پرسید، امام علیه السلام ادامه نمی‌دادند و به همان پاسخ اول اکتفا می‌نمودند. به خصوص آنکه این حکم استحبابی در اختیار وکیل است. یک نوع مشروعیت هم در آن وجود دارد. حق پرداخت زکات را به وکیل و ولیّ می‌دهد. وقتی با آن تجارت شد، ولیّ زکاتش را بدهد نه آنکه تجارت کننده زکات بدهد.

نتیجه آنکه به نظر می‌رسد حمل بر استحباب ذاتاً حمل خوبی است به خصوص با توجه به این روایت. ذاتا حمل بر استحباب مانعی ندارد و این دسته روایات باید حمل بر استحباب شوند همچنان که فقهاء هم این کار را کرده‌اند. اما این روایت حمل بر استحباب را تأکید می‌کند همانطور که فقهاء فهمیده‌اند.

## شخص تجارت کننده و شخص پرداخت کننده زکات

بعد از استحباب زکات در ما اتجر به صبی، متجر چه کسی باید باشد؟ بحث دیگر آن است که چه کسی باید زکات را پرداخت کند؟ خود متجر باید زکات بدهد یا ولیّ؟

مقداری از بحث مسلم است. آن هم جایی است که ولیّ با مال طفل تجارت بکند و خود او نیز زکات مالش را پرداخت کند. بر او مستحب است و روشن است.

جایی محل تأمل است که تجارت کننده کس دیگری باشد. در این صورت، به طور مطلق زکات مستحب است یا نیست؟

باید توجه داشت که ظاهر «اذا اتجر به» جایی است که تجارتِ صحیح، واقع شده باشد. اما در جایی که کسی به صورت ناصحیح تجارت بکند و بعد از آن هم امضاء نشود، واضح است که زکات به آن تعلق نمی‌گیرد. زکات، فرعِ تجارت صحیح است. تناسب ندارد که تجارت به معنای عام و ناصحیح‌اش، متعلق زکات باشد. کأن کار لغوی بوده است.

بنابراین جایی که اجنبی تجارت کند و سودی حاصل نشود، ولیّ هم تجارت را اجازه ندهد، قطعا داخل در بحث نیست. بحث در جایی است که از تجارت سود حاصل شود، در این صورت صحت معامله متوقف بر اجازه ولیّ است یا خیر؟ ممکن است همین که سود حاصل شود، کافی باشد برای آنکه آن معامله و تجارت تصحیح بشود.

پس از تصحیح معامله، سؤال پیش می‌آید که زکات مستحب هست یا نه. معامله به دست غیر ولی انجام گرفته، ولی تصحیح شده است. ممکن است قائل به آن باشیم که اگر سود حاصل بشود، ولو ولیّ امضاء نکند، ولی شارع امضاء کرده است.

صورت دیگر آن است که ولیّ مصلحت بداند این معامله را امضاء کند. سودی حاصل نشده است اما ولیّ مصلحت دانسته است که با آن تجارت بشود مثل آنکه اگر باقی می‌ماند، دزد آن را تلف می‌نمود. پس او امضاء کرده است ولو کمتر از قیمت فروخته شده است ولی به مصحلت طفل بوده است. به هر حال معامله تصحیح می‌شود.

حال در صورت تصحیح معامله (به دلیل سود بیشتر و امضاء شارع یا با اجازه ولیّ) زکات دارد یا ندارد؟ اگر زکات به آن تعلق می‌گیرد و پرداخت زکاتش مستحب است، چه کسی باید زکات را بپردازد؟ به عبارتی پرداخت این زکات، بر چه کسی مستحب است؟ بر ولی مستحب است یا متجر؟

این اختلاف بین کلام شیخ طوسی و محقق حلی وجود دارد. شیخ طوسی می‌فرمایند بر متجر مستحب است ولی محقق حلی می‌گویند بر ولی مستحب است.

1. . نعم، هنا شيء و هو انّ‌ فقهاء السنة يوجبون الزكاة في مطلق مال التجارة، سواء طلب برأس المال، أم لا، و لم أر في كلماتهم اشتراطها بهذا الشرط. کتاب الزکاة (منتظری)، قم، المرکز العالمي للدراسات الاسلامیة، ج ۲، ص ۱۹۱. [↑](#footnote-ref-1)
2. . [قرب الإسناد (ط - الحديثة)، ص 379](https://lib.eshia.ir/27041/1/379/%D9%A1%D9%A3%D9%A3%D9%A6). [↑](#footnote-ref-2)
3. . [شیخ طوسی، الخلاف، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ج ۲، ص ۹۱](https://lib.eshia.ir/10015/2/91/%D9%85%D8%B3%D8%A3%D9%84%D8%A9%20106). [↑](#footnote-ref-3)
4. . عروض در مقابل نقدین است. [↑](#footnote-ref-4)
5. . [ابن رشد، بداية المجتهد ونهاية المقتصد، ج 2، ص 15](http://lib.efatwa.ir/43834/2/15/%D9%88%D9%8E%D8%A7%D8%AA%D9%91%D9%8E%D9%81%D9%8E%D9%82%D9%8F%D9%88%D8%A7%20%D8%B9%D9%8E%D9%84%D9%8E%D9%89%20%D8%A3%D9%8E%D9%86%D9%92%20%D9%84%D9%8E%D8%A7%20%D8%B2%D9%8E%D9%83%D9%8E%D8%A7%D8%A9%D9%8E%20%D9%81%D9%90%D9%8A%20%D8%A7%D9%84%D9%92%D8%B9%D9%8F%D8%B1%D9%8F%D9%88%D8%B6%D9%90). [↑](#footnote-ref-5)
6. . [مالک ابن انس، المدونة، ج 1، ص 308](http://lib.efatwa.ir/43832/1/308/%5B%D8%B2%D9%8E%D9%83%D9%8E%D8%A7%D8%A9%D9%8F%20%D8%A7%D9%84%D8%B3%D9%91%D9%90%D9%84%D9%8E%D8%B9%D9%90%5D). [↑](#footnote-ref-6)
7. . در این روایت می‌فرمایند مال صغیر زکات ندارد و فرقی بین یتیم و غیر یتیم نیست. این یکی از روایت‌هایی که قبلا گفتیم همه روایت‌های زکات طفل، مربوط به یتیم نیست. البته شاید این روایت هم درباره یتیم باشد. ظاهرش آن است که پدر ندارند و اختیار امرشان در دست برادر بوده است. اینکه کسی اختیار این امور را داشته باشد، فرض روشنش آن است که پدر از دنیا رفته و برادر بزرگ‌تر اختیار یتیم‌ها را به عهده گرفته است. خصوصا یونس بن یعقوب که انسان مهم و رئیس القوم بوده است. شواهدی در مورد او وجود دارد که امام علیه السلام را دعوت می‌کرده و پذیرایی می‌نموده است. از این شواهد برداشت می‌شود که شخصیت مهمی بوده است. در زمان امام رضا و امام کاظم علیهما السلام چنین جایگاهی داشته است ولی در زمان امام صادق علیه السلام شاید چنین جایگاهی نداشته است. [↑](#footnote-ref-7)
8. . [الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏3، ص، 541](https://lib.eshia.ir/11005/3/541/%D8%A3%D9%8E%D8%B1%D9%92%D8%B3%D9%8E%D9%84%D9%92%D8%AA%D9%8F%20%D8%A5%D9%90%D9%84%D9%8E%D9%89%20%D8%A3%D9%8E%D8%A8%D9%90%D9%8A%20%D8%B9%D9%8E%D8%A8%D9%92%D8%AF%D9%90%20%D8%A7%D9%84%D9%84%D9%91%D9%8E%D9%87%D9%90). [↑](#footnote-ref-8)